



سفرنامه ————— های فرش (

سفرنامه‌های حاجی مهندس

علی حسوری

سرشناسه: حصوری، علی، ۱۳۱۶
عنوان و نام پدیدآور: سفرنامه‌ی حاجی مهندس: (به دنبال کلاه سفرنامه) / سرشناسه: علی، ۱۳۱۶
مسیر یاد / علی، حصوری
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ۴۱۹ ص.
شابک: ۳-۶۷۳-۶۰۰-۲۲۹-۹۷۸-۶۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: حصوری، علی، ۱۳۱۶ -- سفرها -- ایران
موضوع: سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۴
Travelers' writings, Iranian -- 20th century
موضوع: ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۴
موضوع: Iran -- Description and travel -- 20th century
رده‌بندی کنگره: ۷۱۳۹۵ س ۶ ج / ۱۶۶۵ DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۴۵-۰۴۲
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۹۴۹۳۳



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

رده‌بندی نشر چشمه: خاطرات و زندگی‌نامه - سفرنامه

سفرنامه‌ی حاجی مهندس (سفرنامه‌ی فرش) علی حصوری

مدیر هنری: مجید عباسی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

باپ اول: تابستان ۱۳۹۶، تهران

ناظر علمی چاپ: یوسف امیرکیان

حلی چاپ و انتشار محفوظات مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استناد به این مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹-۶۷۳-۳

دفتر مرکزی و نشر چشمه:

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گداز، مجتمع تجاری چهارم، پلاک ۲.

تلفن: ۳۶۰۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم خان:

تهران، خیابان کریم خان زند، نبش میرزای شیرین، شمالی ۱۰۷

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، پهنای ۴، واحد ۴.

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸-۹۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیاش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخار مقدم،

مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲.

تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل:

بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل.

تلفن: (۰۱۱) ۳۴۴۷۵۵۷۱

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی پریس:

تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی ۲.

تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸

فهرست

۹	راهنمای تلفظ
۱۱	واژه‌نامه
۱۳	پیشگفتار
۲۱	سخنی از آغاز به پایان
۲۴	در آمد
۲۹	بهشت زیر پای ایرانیان بود
۳۷	آغاز کار
۳۹	نام‌های نو
۴۵	بخش نخست: شرق ایران
۴۷	خراسان
۵۶	خراسان امروز
۶۷	نیشابور
۷۱	کردهای خراسان
۷۴	ترکمنان
۸۱	ارجب بر خوان
۹۲	شرق خراسان
۱۰۲	سیستان
۱۱۰	همکاری، یاری و واره
۱۱۵	کرمان

۱۲۲	 سخنان
۱۲۸	 کاشان، شهری در گذار
۱۳۸	 گوسکون، گوسکان (جوشقان قالی)
۱۴۸	 پوشن کویری
۱۵۷	 مجموعه‌ی یزد
۱۶۱	 یزد
۱۶۷	 شیر، فیل، اژدها، آب، غار
۱۷۵	 ابله‌هان

بخش دوم: غرب ایران ۱۸۳

۱۸۵	 رستت در قالیبافی ایران
۱۸۸	 سبزی در عطر و ادویه
۱۹۱	 بازمانده، قرش، طبری
۱۹۵	 تهران
۲۰۰	 نمد، پلاس، گلیم، قالی
۲۲۳	 تبریز
۲۳۲	 بخشایش، هریس، مهربان، مراب، غروها
۲۳۵	 هشتروند
۲۴۰	 زنگان
۲۵۳	 کردستان
۲۶۸	 قزوین
۲۷۵	 همدان
۲۸۰	 سنت لری
۲۸۶	 در چهار محال و بختیاری
۲۹۶	 راست و چپ در بختیاری
۳۱۱	 سمیرم
۳۱۸	 فارس
۳۳۳	 شیراز
۳۴۴	 قشقانی‌ها
۳۷۲	 حرف حرف می‌آورد
۳۸۶	 سنگ
۴۱۴	 پایان
۴۱۹	 کتاب‌نامه

پیشگفتار

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

شاید دشوارترین بحسب هر از آغاز آن باشد. در شعر که چنین است. آغاز تعیین کننده است. در هرکار هنری چنین است. در نقاشی در نویسندگی، این که حالا مدت ها اندیشیده ای، چگونه آغاز کنی، کار راحتی نیست. بارها این لحظه ی آغاز بسیار چیزها گفته اند که یکی از زیباترین ها و گویاترین هایش حسن محمود دولت آبادی است در کتاب ماهم مردمی هستیم که گفت و گوی امیر حسن چهل تن و زنده یاد فریدون فریاد با اوست. (چاپ دوم، نشر چشمه: ۱۳۷۳، ص. ۳۴۱) در همان کتاب است که می گوید: من تا در ذهنم نیستم، یاد دستم نمی توانم بنویسم. (ص. ۳۸۴) اما من در این کار دشواری ندارم، زیرا آغازی ناگزیر داشته است که بسیار جالب و زیبا هم بود و از آغاز با دیدن ریشه ی

بی گمان داوری در این که چرا انسان به راهی ویژه افتاده است، آسان نیست. آنچه بدشتگان سرنوشت می خواندند، مجموعه ی علت ها و اسبابی بود که دست کم بخشی از آن بر ایشان پوشیده بود. من در مورد خود به همه چیز فکر می کردم، مگر این که روزی نه از سر ناچاری که با آرزو و مهر پوشن های ایران (و به قول قدما جامه های گستر دنی) را بررسی کنم.

از نوجوانی و بویژه پس از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ و درست در شانزده سالگی ام نسبت به کشورم، تاریخ و فرهنگ آن حساسیت یافتم، بویژه که سرپرست من

پس از فوت پدرم (در آغاز سال ۱۳۲۲ که پنج سال و نیم داشتم)، دانی‌ام بود که اهل خط و تذهیب بود، به شعر و نقاشی دلبستگی داشت و مردی معتقد ولی کم‌تعصب بود. با درگذشت پدرم، کنار او ننشستم و از او مشق گرفتم، باسواد و حنا خوش خط شدم. همراه او یا با کمک او به سفرهانی رفتم که برایم جالب بود. از دوستان او مینیاتور، نقاشی و مجسمه‌سازی یاد گرفتم. یک عموی من درویش بود و نظر مرا به عرفان جلب کرد که تا امروز نشانه‌های آن در زندگی، خواننده‌ها و پژوهش‌های من هست.

مادرم یک پسر دانی داشت که برای من مانند دانی بود (دکتر ابوالفضل عاصمی). او نزدیک به سالگی از خانه‌ی پدری در زنگان فرار کرده بود، به رشت و سپس به تهران رفته بود، تحصیل کرده بود و داروساز شده بود و با همسر و کودکی یک ساله به خانواده برگشته بود. مردی شگفت بود که در من تأثیر بسیار گذاشت. شنا کردن را در پنج سالگی او به من آموخت. در بغداد من آغی‌تر از آن بودم که به حرف‌های ارزشمند او و همسرش که گوهری گرانبها بود، گوش بدم. باید روزی شرح حالی از او بنویسم.

خدمت وظیفه را در شب از لرستان گذراندم و در این سفرها یادداشت‌های فراوان گرد آورده بودم که بخش بزرگی از آن در ۱۳۴۰ با بدگمانی چند افسر ستاد لشکر هشت لرستان (بویژه مأمور ضد اطلاعات لشکر) از دست من گرفته شد. روی هم رفته در خدمت وظیفه و در لرستان ضمن این که از مردم بسیار آموختم، نزدیک بود دست کم چند سالی به زندان بیفتم که تنها نتیجه‌ی نادانانه‌ی برخی از افسران بود که از کار من (گردآوری گویش‌ها) بی‌خبر بودند و آوازه‌کاری به خط لاس را خط رمز می‌شمردند. آنان اگر خط فوتبیک را نمی‌فهمیدند بخش فارسی را که معنی جسته‌ها، واژه‌ها بود، بایستی می‌فهمیدند. سال‌ها پس از آن دوستان دیگری هم به همین گرفتاری نائل آمدند. آشکارا افسر ضد اطلاعات لشکر می‌خواست بیکاری خود را با من جبران کند و خود را فعال نشان دهد.

پس از آن در مازندران به کار پرداختم و بخشی نادیده از کشورم را دیدم. عیبی بر کار دکتر خالصری در وزارتش گرفتم و او مرا منتظر خدمت کرد. یک سال فرصتی بود برای مطالعه، کارهای مورد علاقه و بویژه یادگیری از ذبیح بهروز. پس از شش سال کار در مازندران به تهران آمدم و پس از چهار سال کار و تحصیل به شیراز رفتم و تا انقلاب

فرهنگی در آنجا بودم. فارس، لارستان و بخشی از سواحل جنوب را خوب دیدم. در آنجا چند کتیبه‌ی کوچک نادیده یافتم که درباره‌ی چند تایش مقالاتی نوشتم و چند تانی را هم تا این ساعت معرفی نکرده‌ام و دیگری هم این کار را نکرده است. تقویم زراعی جنوب و تقویم محلی کردستان را در این سال‌ها بررسی کردم. در شیراز اصطلاحات چند حرفه مانند فلزکاری، گچبری، نقاشی و حکاکی را گرد آوردم و فنون گچبری و حکاکی را یاد گرفتم و روی فنون تاریخی پژوهش کردم. معاشرت با دکتر نورانی وصال (فرزند روحانی و نواده‌ی پیرانی، کوچک‌ترین پسر وصال شیرازی) ادیبی سنتی و انسانی بزرگوار و برادر او دکتر کریم وصال برایم بسیار آموزنده و سودمند بود. از دوستان دیگری در شیراز که همه اعضای دانشکده‌های پزشکی، کشاورزی، مهندسی و علوم بودند نکته‌ها آموختم.

تا سال ۱۳۶۱ در شیراز زیستم. از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۶ کمی تدریس می‌کردم، کار آزاد داشتم. با کارهای هنری و ربط می‌گذراندم و بیشتر بررسی و مطالعه می‌کردم.

از سال ۱۳۶۶ به خواست انتشارات فرهنگیان برای بررسی فرش ایران به سفرهانی در تمام ایران رفتم و آگاهی‌های مربوط به این زمینه را از همه جا گرد آوردم. بی‌گمان دستاورد ما بزرگ ولی در برابر تنوع و گستردگی این فرهنگ کاری آغازی است. به کمک فرهنگیان و به همراه دوست نازنین فقیدم، ذبیح‌الله بداعی، سفری به سیستان کردم که حاصل آن فرش سیستان (انتشارات فرهنگیان، ۱۳۷۱) شد. پس از پایان کار آن مؤسسه (نه سال) هم به کمک برخی از سازمان‌ها و نیز به میل خودم و به قول مهدی عنوان از نققه‌ی اوقاف جیب، سفرهانی در ایران کردم و در برخی استان‌ها یا مناطق، مانند زنگنه و اردبیل تا مغان، به بررسی‌های دقیق‌تر و گسترده‌تر پرداختم که نشانه‌های آن در این کتاب هست. با پایان شهریور سال ۱۳۷۹ که از ایران خارج شدم، از کار، سفر و پژوهش دور نماندم.

با این‌که در تمام این سفرها مجبور به صرفه‌جویی بودم که خوشبختانه خصلت من هم هست، از آموختن و دریافتن به هیچ قیمتی دست نمی‌کشیدم و به دلیل سوابق کارهای تحقیقی، می‌کوشیدم به این مطالعات روش بیخشم و کارهای من نشان می‌دهد و نشان خواهد داد که در این کار موفق بودم به حدی که به خاطر همین کارها به مجامع بین‌المللی دعوت شدم و در آنجا هم کوشیدم حرف تازه بزنم. برخی از متخصصان مانند دوست گرامی دانشمندم دکتر سیروس پرهام همیشه با تشویق‌های خود مرا پشت گرم کرده‌اند.

دانشمند فقید فرش شناس انگلیسی، رابرت پینر^۱ و دوست فرهیخته‌ام سیاوش آزادی از مشوقان من بوده‌اند.

یکی دو سفر هم همراه تیمی بودم که سرپرستی آن با خانم دانشمند، شیرین صور اسرافیل بود. سفری هم با فیلمساز هنرمند داریوش ورهرام به ترکمن صحرا کردم که بسیار جالب و همزمان آموزنده بود، زیرا او سخت به مردم‌شناسی دلبستگی دارد که با دلبستگی‌های من هماهنگ بود. سفری هم با دکتر جان تامسون^۲ محقق انگلیسی فرش (استاد مدرسه‌ی مطالعات شرقی و افریقائی) در بخش بزرگی از ایران به عنوان راهنمای او در مورد فرش ایران بودم که در آن به نقاط کمتر شناخته‌شده سفر کردم. او از ملاک‌ها و میزان‌های من در شناخت تاریخ و هنر باستانی مکانیکی می‌کرد. بر سر کارهای من و خودش باهم بسیار گفت‌وگو کردیم و ظراتی که در کتاب نقش‌های قالی ترکمن و اقوام همسایه (فرهنگان، ۱۳۷۱) بر کار او داده‌ایم باز یافت. او هم کتابی درباره‌ی فرش ترکمن دارد.

در همین سال^{۱۳۸۵} در مورد مهرابه‌های (معابد دین مهر) باز مانده در ایران بررسی می‌کردم که چند سفر از جمله به همراه دوست فقیدم رحیم منبری کردم که منجر به یافتن یکی دو مهرابه‌ی نسبتاً سالم و دست‌نخورده شد. او در پایان تابستان ۱۳۸۶ درگذشت و با این حادثه من دوستی خوب را از دست دادم.

همراه همسرم هم در کارهای تحقیقی او سفرهائی رفتم و گوشه‌هائی از کشورم را دیدم. به خاطر فرشی که دربار عمان به ایران سفارش داده بود و من هم به دلیل همکاری کوتاه مدتی با یک شرکت فعال در زمینه‌ی فرش، که کارشناسی آن را پذیرفته بود، به آن کشور دعوت شدم و با بافته‌های سنتی آنان آشنا شدم که برخلاف نام ایرانی یا معرب دارد. هر یک از سفرهای من گاه سرفصل تازه‌ای در بررسی‌های من می‌شد شاید از جمله به همین دلایل مقداری از کار و دلبستگی‌های اصلی خود (تاریخ و فرهنگ ایران باستان) دور افتادم و دایره‌ی کارم وسیع‌تر شد. باید بگویم که سوابق تحصیل و بررسی‌هایم در موفقیت من تأثیر اساسی داشت.

این سفرها گذشته از نتایج علمی (که تنها بخشی از آن منتشر شده) دارای نتایج دیگری هم بود که از جمله‌ی آن‌ها کتابی است که پیش روی شما است. چنان که

خواهید دید این یک سفرنامه‌ی متعارف نیست، زیرا مطالب آن هدفی را در پیش ندارد که سفرنامه‌ها دارند. سفرنامه‌ها معمولاً اطلاعات عمومی، جغرافیایی و مردم‌شناختی به دست می‌دهند یا جاهای دیدنی و زیبا و حوادث جالب را گزارش می‌کنند. من بسیار کم این کار را خواهم کرد، پرداختن به جغرافیا تنها از آن رو است که ناگزیر شده‌ام هنر و سنت را در بستر آن معرفی کنم و به نتایجی برسم که بی‌نظم جغرافیایی نمی‌توان به آن رسید، اما بی‌گمان این نظم هم ویژه‌ی این کتاب است. این کتاب از جمله نتایج سفرهای مطالعاتی من است. خواهم کوشید که آنچه را یافته‌ام و برایم گرانها است، اما تخصصی نیست، بنویسم. آگاهی‌های دیگر این سفرنامه در مورد فرش‌ها و گاه دیگر انواع بافتی‌ها و گاه اصطلاحات، فنون، کارها و هنرهای سنتی ایران است تا حدی که من آشنا هستم، بویژه شکاکی، گچیری، منبت‌کاری، با اشاره‌هایی که درباره‌ی تاریخ و گاه تمدن و فرهنگ است.

در این سفرها چه بسیار که مردم کوچه و بازار، روستائیان، کوچ‌روان، بافندگان، طراحان، رنگ‌رزان، پیله‌وران و بان‌زک، آن موختم‌ام. آنچه را هم یاد گرفتم بیشتر مدیون سابقه‌ی علمی خود هستم که مراد زمینه‌ای نسبتاً گسترده و بررسی‌نشده به کارهایی و داشت که امیدوارم ارزش آن‌ها برای زبان، فرهنگ و هنر مردمی ایران شناخته شود. خوشبختی من آن است که دوستانی که از من آموخته‌اند، گاه‌گاه به من در غربت یاد می‌کنند و چون برخی خود اکنون استاد شده‌اند، پرسش و پاسخ ادامه می‌یابد.

کار چوپانی سیستانی که بسیاری از اصالت‌های خود را نگه داشته بود این بود که با یک گله گوسفند و یک سگ از کویر لوت می‌گذشت و گوسفندانش را به عقه‌ان می‌برد و می‌فروخت. کاری می‌کرد کارستان و به این ترتیب پول حمل و نقل نمی‌داد. البته این کار سنتی پدران او و هرچه هم به عقب برویم، آسان‌تر بوده است. روز به روز از رطوبت و گیاه کویر کم می‌شود. هنگامی که از او پرسیدم که آیا من می‌توانم از کویر بگذرم، گفت: «اگر از خود بگذری، می‌توانی.» این جمله‌ای است که در آموزه‌های عرفانی ما بسیار شنیده شده است.

در این سفرها همچون انسان از خود گذشته‌ای کار کرده‌ام. چه بسیار که جانم به خطر افتاده و نشانه‌های آن به صورت لرزش دست‌ها و چند زخم کاری بر جان من باقی

مانده است. این را نمی‌گویم تا بر کسی متنی بگذارم، اما از دوستانی که به این سفرها با من آمدند، کمتر کسی حاضر شد آن را تکرار کند، آن‌ها می‌دانند که چه می‌گویم. در همین سال‌ها یعنی از سال ۱۳۶۶ به بعد به روستاهائی رفتم که برق نداشتند، آب لوله‌کشی نداشتند، مردم بجز اندکی نفت که با دشواری به دست می‌آمد و برای زمستان ذخیره می‌شد، سوخت نداشتند و تاپاله‌ی گاو سوخت دلخواه‌شان بود که تهیه‌ی آن کار زنان بود، آنان صابون نداشتند و دست‌آلوده به تاپاله را با آب می‌شستند. در همان سال و در روستاهائی با فاصله‌ی سیصد و پنجاه کیلومتر از تهران مردانی را دیدم که شرمندگی و فرزند خود بودند، زیرا مثلاً نتوانسته بودند در دو ماه اخیر حتا یک کیلو گوشت برای خانواده‌ی شش نفری خود تهیه کنند.

نخستین سخت‌بری می‌آشفتم، اما نمی‌توانستم کاری بکنم ولی هرچه از دستم بر می‌آمد، از اصلاح درقال‌ها، از ما گرفته تا توصیه درباری مواد اولیه، بافت و نقشه می‌کردم تا به درآمد زنان بافنده می‌رسیم. گاه دستا نقشه‌های خوبی را که یافته بودم برای‌شان کپی می‌کردم و می‌بردم. دلسوزی و یکرنگی من باعث می‌شد که گاه روستائی ساده‌ای از من سوءاستفاده کند. گذشته از زیان‌هایی که در این کارها می‌دهم، نتیجه برایم بسیار رضایت‌بخش بوده است. محافظه‌کاری روی دیگری بی‌اعتدالی، فقر و محرومیت هم هست.

در این سفرهای اغراق از صدها نفر آموخته‌ریا با آنان گفت‌وگوهای صمیمانه داشته‌ام. بی‌گمان نقل همه‌ی آن‌ها کاملاً غیر ممکن است. شاید شما نتوانید حدس بزنید که من باید از چند نفر سپاسگزاری کنم. بجز اشخاصی که نام بردم، دید پیش از همه نام دوست نازنین، انسان دوست، دلبسته و دانشمند خود، مهندس احمد منصوری، مدیر انتشارات فرهنگان را ببرم که همراهی‌اش از هر نظر برای من آموزنده و سودمند بوده است. او پس از مدت کوتاهی کار، به ویژگی‌های اخلاقی و طرز کار من پی برد و سرمایه‌ی بزرگی را وقف کارهائی کرد که من آن‌ها را پیش می‌بردم، همچنان که همان سرمایه و نیروی عظیم را در خدمت به دانش در ایران گذاشته است. او گاه و بی‌گاه مرا تشویق می‌کرد. اهدای کتاب به او کمترین کاری است که از یک ایرانی بر می‌آید تا در حق مردی، از جان و دل خدمتگزار، انجام دهد. اما از بردن نام دیگران معذورم چرا که در آن صورت فهرست بزرگی را باید بیاورم که شاید کامل هم نباشد. در متن کتاب نام گروهی از آنان (و باز هم نه همه) را خواهید دید.

شاید بتوانم در این کتاب اندیشه و احساس خود را نسبت به سرمایه‌های ایرانی از دست رفته یا در شرف نابودی نشان دهم. برای من کسانی با ارزش بودند که در جهت حفظ آن‌ها گام بر می‌داشتند. من هیچ کهنه پرست نیستم، دلسوزی من برای چیزهای با ارزشی است که بدون ثبت در جانی از میان می‌رود. ما شاهدان ناتوان و بی‌دفاع زوال فرهنگ و بویژه خرده فرهنگ‌ها بودیم و کاری نکردیم.

از آنجا که سفرهای من با آهنگ‌های مختلفی صورت گرفته، این کتاب بیشتر و نه تنها به آن سفرهایی می‌پردازد که با بررسی‌های چهره‌ی ویژه‌ای از بافته‌های ایران، فرش و نیز جواهرات، گریز از هنرها، کارها و فرهنگ ایران ارتباط دارد که بی‌ربطه با بافتدگی یا هنر تزئینی و هنر توده‌ی مردم ایران نیست. گاه شعری، مطلبی یا خاطره‌ای هم از گذشته‌ای دورتر در آن نقل شده است که خالی از نکته و نامربوط نیست.

در مواردی که من از حدود متعارف مطالعات مربوط به فرش بیرون می‌روم. دایره‌ی دید من به دلالتی که آفت و خواهم گفت، بسیار وسیع‌تر از آن در آمد که تا آغاز کار من معمول بود. من برخی از مطالعات تاریخی، مانند مطالعه‌ی تاریخی ابزارهای قالیبافی، بررسی تاریخی واژگان فرش، بررسی هزاره‌ها و تاریخی فنون بافت، بررسی تاریخی آیینی نقشه‌های فرش ایران (مبانی طراحی در ایران: ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵) و پس از آن‌ها نشانه‌شناسی و تأویل نقش‌های ایرانی را که در دست کار است، با دلبستگی شدید دنبال کردم و می‌توانم بگویم که بخش مهمی از علاقه‌مندی خود را در این راه نهادم. من نمونه‌هایی از این موارد را در این کتاب خواهم گشود.

نمی‌خواهم کاری بکنم که آموزنده نباشد و تنها سرگرم کنند. با این بخش‌هایی از این یادداشت‌ها در نخستین سال‌های دهه‌ی هفتاد در مجله‌ی فرش ایران که در آن زمان در آلمان چاپ می‌شد، منتشر شده است، اما پس از سه یا چهار شماره، مجله بخش از نوشته‌ی مرا که خود آن را نداشتم، گم کرد. مدتی قلمم خشک شد تا دوباره کار را از سر گرفتم.

اگرچه بارها این کار را کرده‌ام، باز هم باید از همسرم، گیتی شکری، خدایگان شکیانی، پایداری و پُرکاری، سپاسگزاری کنم که بی‌همراهی، دلسوزی و فداکاری او این کارها شدنی نبود و اگر در این راه خدمتی به ایران شده باشد، سهم او در این زمینه اندک نیست. او نه تنها این کار را کرد، بلکه به من آموخت که چرا زنان زندگی را بهتر و بیشتر از مردان می‌فهمند. این سپاسگزاری از جمله مواردی است که بی‌اجازه‌ی او کرده‌ام.